



• چهارشنبه • ۲۳ فروردین ۱۳۹۷ • شماره ۱۰۱۶

حدیث روز

حضرت رضا علیه السلام به یاران خود می فرمودند: «سلاح پیامبران را همیشه همراه داشته باشید.» گفتند: « اسلحه پیامبران چیست؟» حضرت فرمودند: «دعا»
الکافی

در محضر بزرگان

دوستی دنیا

مرحوم استاد خوشوقت درباره حب دنیا فرموده اند:

«دنیا دو جور است؛ گاهی دنیای حلال است، دوستی‌اش اشکال ندارد، حرام نیست. شئون دنیا یکی‌اش زن است. انسان [همسرش را] دوست داشته باشد مستحب هم هست. آن مقداری که وظیفه واجب است بر انسان که برود دنبال دنیای حلال، آن مقدار دوست داشتنش عیب ندارد، آن ضرر نمی‌زند، چون خدا گفته است آزاد است. دوست داشتن دنیای حرام خطرناک است. انسان حتی حلالش را هم (زیاد) دوست داشته باشد؛ کم کم در آن می‌رود و وقتی در آن رفت گمراه می‌شود و خطر پیش می‌آید. بنابراین کل دنیا محبتش حرام نیست.»

وب سایت ثقلین

داستانک

بره و انگشت نیاز

مردی سعی داشت تا بره مورد علاقه‌اش را داخل خانه ببرد. مرد بره را از پشت هل می‌داد ولی بره پاهایش را محکم به زمین فشار می‌داد و حرکت نمی‌کرد. خدمتکار منزل وقتی این وضع را دید، نزدیک رفت و انگشت‌اش را داخل دهان بره گذاشت، بره شروع به مکیدن انگشت اش کرد. خدمتکار داخل خانه رفت و بره هم به دنبالش راه افتاد! مرد از این اتفاق ساده درس بزرگی آموخت. فهمید که برای تأثیر گذاشتن بر دیگران ابتدا باید خواسته‌های آن‌ها را درک کرد.

سایت یکی بود

از شما

مکافات

پیرمرد با آمدن به کنار خیابان دلهره و ترس زیادی پیدا کرد. خیابان به قدری شلوغ بود که تصور می شد ماشین‌ها با هم مسابقه سرعت گذاشته اند. ولی چاره ای نبود، پیرمرد باید با هر سختی که بود خود را به آن طرف خیابان می رساند تا در بیمارستان از پایش که دیروز آسیب دیده بود، عکس بگیرد. پیرمرد مدتی منتظر ماند تا این که با تصادف شدیدی که چند متر بالاتر اتفاق افتاد و سرعت ماشین‌ها را کم کرد، توانست آرام آرام خود را به آن طرف خیابان برساند.

او از مردم می شنید ماشینی به یک موتور بر خورده و جوان موتورسوار نقش زمین شده است.

اما او نمی دانست جوانی که تصادف کرده پسرش است. پسری که در دعوای دیروز به پدرش آسیب رسانده بود.

سیدحسین آروند

اندکی صبر

جاذبه

قدرت جاذبه چشمانت آن قدر زیاد است که گاهی فکر می کنم و حس می کنم با طلوع و غروب جزر و مدی در امواج قلم رخ می دهد شاید برای تو هم اتفاق بیفتد شاید

محمد قاسمی

دنیا به روایت تصویر



رویترز | دختر بادکنک فروش، هندوستان

پندنیکان



دور دنیا

***میترا اتاتاری** مترجم*

حراج وسایل گلابدیا تور

یورونیوز – راسل کِرو بازیگر نیوزیلندی برنده اسکار توانست با فروش ۳۲۷ قطعه از اسباب و وسایل خود در یک حراجی، دو میلیون و ۷۰۰ هزار دلار استرالیا کاسب شود!لباس کرو در فیلم «ریساب و فرمانده» به قیمت ۱۱۵ هزار دلار استرالیا، جلیقه فیلم «بینوایان» ۱۲ هزار دلار و لباس چرمی فیلم «مرد سیندر لای» به قیمت ۷ هزار دلار فروخته شد. همچنین دستبندهای فلزی و ارایه استفاده شده در فیلم گلابدیا تور به قیمت‌های ۳۰ و ۵۰ هزار دلار استرالیا و زرهی که راسل کرو در این فیلم پوشیده بود نیز به مبلغ ۱۲۵ هزار دلار استرالیا به فروش رفت.

مجسمه های پریشان در باد

تاکسل – هنرمند روسی «ولادیسلاو نویکوف-باروکوفسکی»، برای آلمان های شهرش، طرح خلاقانه ای را اجرا کرده است. او به جای ساختن مجسمه های معمولی، صورت‌هایی ساخته است که گویی در معرض باد قرار دارند و پریشان شده‌اند. طرح های او حسابی مورد توجه مردم کشورش و دیگر کشورها قرار گرفته است.

شعر طنز

دهه شصتی ها و صف بستن!

***سحر بهجو** اشاعر و طنز پرداز*

هر چی پیش آید، بدان ما واله صف بستیم
شمع باشد پدر ما؛ پروانه صف بستیم
می کشد بالا دلار و یک‌شبه پایین کشد
فرق خاصی هم ندارد، پایه صف بستیم
خب در این اثنا بگوید گوشت هم بالا کشید
بی تفاوت همچنان در صحنه صف بستیم
قیمت مسکن اگر بالا کشیدش چون دلار
با غرور کاذبی در خانه صف بستیم
هر دهه شصتی در این ره پیر شد، خب در عوض
مفتخر باشم که ما افسانه صف بستیم!

سنه‌نقطه



تلگراف | اعتراض به شیوه‌ای لطیف به وضعیت بد آسفالت خیابان‌ها، بلژیک

ن شبکه های اجتماعی

دلار نامه!

* تو زندگی تون مثل دلار باشین، امروزتون با دیروزتون فرق کنه!
* یعنی چی قیمت دلار رو آوردن پایین؟ من روش حساب کرده بودم. کل زندگیم رو فروخته بودم و به ۱۰ دلاری گرفته بودم!
* احساس می کنم این دلار ۴ و دوپستی از ایناست که گوشه ندارن!
* آدمای عجیبی هستیم. دلار میره بالا ناراحت میشیم. میاد پایین ناراحت میشیم. طوری شده که مسئولان باید دونه دونه ازمون بپرسن: دلار چندی دوست داری عزیزم!
* عمو می من پارسال تو عروسی فامیلمون وقتی دلار ریختن رو سر داماد، به دونه به دلاری برداشت از روی زمین. این دو سه روزه هر دقیقه قیمت دلار رو چک می کنه و تو گروه خانوادگی می فرسته! حالا هم که دلار ارزون شده رفته تو کما!

پاسخ مسابقه چی شده؟

هیچ وان‌ی وان خود آدم نمیشه!

همون طور که انتظار داشتیم چون عکس بامزه بود، شما هم بعد از مدت ها خودی نشون دادین ولی جای چندتا از شرکت کننده‌های سابقه دارمون خالی بود. این دوستان هم به نم کردن و خیس خوردن چرک ها تو وان اشاره کرده بودن که چون تکراری بود دیگه جمله رو تیاوردیم؛ معصومه سبحانی، محمود طلائیان، مینو اسعدی، حسن سالاری، علی دانشور، ابراهیم تراب احمدی، ایلیا مشایخی و فریده نجفی. دمتون کرم و خوش باشید همیشه.

* وقتی که همسایه طبقه کمف آپارتمان وسواسی باشه، بقیه طبقات راه دیگه ای برای دوش گرفتن ندارن!
ولی فرهادیان
* وقتی خیلی‌ها بهت میگن بی مزه و تو هم می خوای خودی نشون بدی، اونم تو بشکه خیارشور.
مهدی صالحی
* وقتی شب دوش چکه می کنه و زیرش یک ظرف می داریم، ولی صبح می بینی ظرفت پر آبه و حیفت میاد بریزیش بیرون.
حسن سالاری باغستگان
* وقتی بابا در حمام را قفل نکرده و فرزند کوچک ناخودآگاه وارد حمام می شود!

رامین نژادرحیم
ساجده طهان
فتح ...غفاری
* وقتی به یاد بچگی می خوای زیر آب قل قل کنی!
* وقتی یک استلاقلی سفت و سخت دوش می گیرد!
* وقتی مجبور میشی آخر هر حمام موهات رو جمع کنی بعد از شامپو زدن!

رضا سالاری
* وقتی لباس ندارم و شما هم گیر دادی عکس بگیری!
علی نوع پرست
* وقتی لیست خرید خونه رو فراموش کردی و زنت انداختت تو بشکه آب جوش و ازت عکس گرفته و فرستاده تو گروه فامیل های شوهر و داره با خودش کلی کیف می کنه.
عباس شکاری
* وقتی نفت کمه و می خوای به اقتصاد کشور کمک کنی، میری تو بشکه به جای نفت.

مریم معلمی
* وقتی با جناقت سفر رفته وان ترکیه و تو از لج اون میری توی وان حمام، استوری می داری: هیچ وان‌ی وان خونه خود آدم نمیشه.
احسان اسعدی
* وقتی می شوی بیشتر بدن انسان از آب تشکیل شده و فوراً میری تو بشکه تا حروم نشه!
سیدحسین آروند
* وقتی میری سونا و اندامت روی فرم نیست، خجالت می کشی هیکلت رو کسی ببینه و خودت رو پنهن می کنی!
هادی چیت گران



آسوشیتدپرس | بزهای درخت نورد! مراکش

از اون لحاظ

سانسور بلا و گرگ ناqlا!

***محمد امین فرشادمهر** | طنز پرداز*

روزی از روزها مامان گرگه خسته و نالان به خانه‌ای در حاشیه یک روستا می‌رسد و زنگش را می‌زند. بابا بزی از داخل خانه آیفون تصویری را چک می‌کند و بعد از مرتب کردن سر و وضعش با صدایی آُلن دلونی جواب می‌دهد: «جانم؟!» مامان گرگه می‌گوید: «ببخشید به خواهش ازتون داشتم.» بابا بزی می‌گوید: «اونجا چرا؟ بفرماید داخل.» مامان گرگه: «نه دیگه همین جا خوبه، مزاحمتون نمی‌شم؛ من فقط می‌خواستم بگم...» بابا بزی حرف وی را قطع کرده و می‌گوید: «ای بابا مزاحم چیه؟! شما الان باید بگید منم، منم مادر تون غذا آوردم براتون.» مامان گرگه می‌گوید: «نه جناب دیگه سن و سالی از ما گذشته، من فقط می‌خواستم بگم...» بابا بزی دوباره حرف مامان گرگه را قطع می‌کند و می‌گوید: «حالا که بالا نیمایی اقلا دستت رو از زیر در نشون بده هانی.» این جا مامان گرگه قاطی کرده و می‌گوید: «آقا خجالت بکش! من فقط اومدم ببینم اگه شیر دارید، به کم ازتون قرض بگیرم.» بابا بزی می‌گوید: «بله که داریم. اتفاقاً به شیر داریم مامانش یال هاش رو عروסקی شونه کرده.» مامان گرگه می‌گوید: «آقای محترم شیر خوردنی منظورم بود! از بازی آ.اس.رُم که به ممیزی خوردیم، هم‌ه‌اش دنبال شیر خشک و شیر گاوم واسه این بچه گرگ هام؛ بزرگ کردن این طفلی‌ها هم بدون پدر خیلی سخته.» بابا بزی می‌گوید: «همدردیم؛ تنهایی بزرگ کردن بچه‌ها خیلی سخته. کاش تشریف می‌آوردید به چایی چیزی؛ اتفاقاً شنگول و منگول و حبه انگور هم مدرسه هستن.» مامان گرگه می‌گوید: «نه دیگه مزاحم نمی‌شم، شما اگه سختتون نیست تشریف بیارید پایین، اون دیالوگ آخر قصه رو بگیرم که من برم دنبال زندگی‌ام.» بابا بزی که حرف رفتن را می‌شنود، چهارنعل پایین می‌آید و سپس با ناز و نیاز شروع می‌کنند به رجز خوانی: مامان گرگه: «فرگم و کله می‌زنم.» بابا بزی: «ساز تو رو من می‌خرم!» مامان گرگه: «چوپون تو سر خره.» بابا بزی: «سوشاله اون، باید بره!» مامان گرگه: «لال نشی با اون زبونت.» بابا بزی: «الهی من به قربونت.» مامان گرگه: «قصه رو ما دادیم به باد.» بابا بزی: «چقدر بلندت بهت میاد.» مامان گرگه: «بچه بزت هم عزیزن.» بابا بزی: «بکش به نیش، بد لژدین!...»

این جای ماجرا، نویسنده که می‌بیند خون جلوی چشمان بابا بزی را گرفته، وارد کادر شده و پادرمیانی می‌کند. بعد از آن هم می‌افتد دنبال کارهای دریافت مجوز چاپ و سال های سال به گرگ و بز و خودش و باشگاه بی مسئولیت آ.اس.رُم فحش می‌دهد.

نشر اکاذیب

شکار شاه ماهی



بزرگ ترین ماهی گلی دنیا در بندر کراسنویارسک ایالت منچوری صید شد. «پدرو پالرمو» ماهیگیر باسابقه این شهر، پس از شکار این ماهی در جمع خبرنگاران و کارشناسان رکوردهای گینس گفت: «من این موفقیت را مدیون پدر پدرو که پدرم می شود هستم که در کودکی به جای این که به من ماهی بدهد، ماهیگیری یادم داد. همچنین سیاست‌گزار همسرم هستم که یک هفته است اصرار می کند برای شام ماهی بخرم و سرانجام من مجبور گرد اگر امروز بدون ماهی به خانه بروم، مهریه اش را به دلار به اجرا خواهد گذاشت.» گفتنی است این ماهی قرمز که به دلیل سرمای هوا کیود و به صورت یخ زده صید شده بود، در مراسم باشکوهی توسط مادر پدرو و همسر پدرو به صورت قلیه ماهی با سبزی پلو و ترشی سیر بین اهالی شهر پدرو پخش شد.

ما و شما

داستانک، ترسانک، سوتی، طرح، عکس و هر ایده بامزه و جالب خود را به تلگرام ۰۹۲۱۵۲۰۳۹۱۵ یا پیامک ۲۰۰۰۹۹۹۲۰۰ بفرستید.

که اویم نمذمن کجاییه!
* ممنونم از بخش های خوبی که تو روزنامه زندگی سلام چاپ می کنیدی.
خسته نیاشید.
* تنها موفقیتم تو سال ۹۶ این بود که تونستم یه سال به سَنَم اضافه کنم!
مسعود مجنونپور
* مطالبی که درباره سریال پایتخت و تکیه کلام هایی که در خصوص دهه هادر صفحه اول زندگی سلام چاپ شده بود واقعا عالی بود. من خیلی دوست داشتم.
علی کشته گر، در گز
* کودک امی مانند بادبادکی رنگی از دستانم رها شد ولی حال عطر دل انگیز رنگس های تو جوانی مرا بیدار کرد.
فاطمه آذری
* خدایا، ما را به قول حافظ شُهره شهر کن به عشق ورزیدن و نیالودن دیده به بَدِ دیدن!
* برای باخانمان ستون می گذاری و چاپ می کنی، چرا برای ما بی‌خانما ه مطلبی چاپ نمی کنی؟!
عید نوروز تو خونه ما این جوری بود:
بنداز بیرون، یده به کسی، بختر، بگذار سر جاش!
* سریال پایتخت ۵ بسیار بی محتوا بود حتی در قسمت های پایانی از یک سریال طنز فاصله زیادی گرفته بود.
* آق کمال! اون قلم دستت که مطالب کله‌چوکسی را برای ما می نویسی ایرانی است یا خارجی؟!
آق کمال: البته من بـِـ قلم چیزی نم‌نویسم و با صفحه کلید تایپ مکنم